



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۲۴	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۱۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به تبیین مسأله «تکلیف کفار به فروع دین» با محوریت وجوب زکات، ذیل مسأله شانزدهم کتاب عروة الوثقی می پردازد. ضمن اشاره به اجماع فقها مبنی بر شمول تکلیف نسبت به کفار به استناد اطلاعات ادله قرآنی، مهم ترین اشکال وارد بر این مسأله، یعنی «عدم تمکن کافر از قصد امتثال و قربت» مورد واکاوی قرار گرفته است. استاد حفظه الله با تفکیک میان «ایمان تصدیقی» (علم قهری به حقانیت) و «ایمان تسلیمی» (پذیرش عملی)، بر این نکته تأکید می ورزند که کفر غالب - به ویژه در عصر حاضر - از نوع «کفر جُهودی» است؛ بدین معنا که کافر با وجود علم به صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوامر الهی، عالمانه انکار می ورزد؛ بنابراین، وی قدرت عقلی بر «قصد امتثال» را داراست؛ هرچند به دلیل فقدان شرط ولایت و مقام تسلیم، عمل او مقبول درگاه الهی واقع نمی شود. در نتیجه، استدلال مخالفین مبنی بر عدم قدرت کافر بر انجام عبادت صحیح به جهت نفی تکلیف، ناتمام دانسته شده است.

مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر

بحث امروز ما در مسأله شانزدهم از مسائلی است که مرحوم صاحب عروه در پایان شرط وجوب زکاتی که «تمکن از تصرف» باشد، بیان می فرمایند. ایشان می فرماید:

«الکافر تجب علیه الزکاة، لکن لا تصح منه إذا أداها، نعم للإمام عليه السلام أو نائبه أخذها منه قهراً، ولو كان قد أتلّفها فله أخذ عوضها منه»^۱.

محور اصلی بحث: تکلیف کفار در فروع دین

در این مسأله چند فرع وجود دارد. فرع اول، وجوب زکات بر کافر است. این مسأله یا این فرع، صُغرای یک کُبرای کلی است که مورد بحث اصحاب قرار گرفته است. آن کُبرای کلی این است که: آیا کفار مکلف به فروع هستند یا نیستند؟ این بحث هم از یک جهت، بحثی کلامی است و از جهت دیگر بحثی فقهی است. بحث فقهی است از جهت آثاری که بر این مسأله در رفتار مکلف مترتب می شود و بحث کلامی از این ناحیه است که موضوع کافر است که عقیده به اسلام ندارد؛ حال آیا کافری که عقیده ای به اسلام ندارد، می تواند مشمول تکلیف قرار گیرد؟ آیا یک حکم اسلامی اساساً به کسی که به اسلام معتقد نیست تعلق می گیرد؟

ادعای اجماع و ادله شمول تکلیف

در هر صورت، نقل اجماع شده است از اصحاب ما بر اینکه کفار مکلف به فروع اند؛ هرچند اگر کافر عبادتی را انجام دهد، از او قبول نمی شود؛ یعنی صحیح نیست. معنی عدم قبول، یعنی عدم صحت. حال باید دید که آیا معنی عدم قبول، عدم صحت هم هست یا نه؟ این هم بحث علی حده ای است. البته فقها به «لا تَصِحَّ» تعبیر دارند. اما اصل مسأله تکلیف کفار به فروع، همان طور که ادعای اجماع شده است، به هر حال لأقل مشهور بین اصحاب ماست و ادله متعددی هم برای اثبات این مطلب وجود دارد:

۱. اطلاعات ادله تکلیف

اولاً، مطلقاً ادله تکلیف؛ مانند: «أَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۱. این خطابات و بسیاری دیگر که موضوعشان «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» است، نظیر: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ نحوه خطابشان شامل همه می شود؛ چه کافر باشد، چه مسلمان باشد.

موضوع ادله تکلیف، مکلف عاقل بالغ است. حال می خواهد مکلف مسلمان باشد، می خواهد مسلمان نباشد؛ و لذا اطلاعات ادله تکلیف شامل کافر هم می شود. لذا باید نماز بخواند، باید روزه بگیرد.

شبهه عدم امکان قصد قربت و پاسخ آن

اینکه اشکال گرفته شود که «کافر که معتقد به اسلام نیست»، [پاسخش این است که] در اینجا ما دو قسم تکلیف داریم؛ بلکه می توان گفت سه قسم:

قسم اول از تکالیف، تکالیف عبادیه است؛ تکالیف عبادی که مشروط به قصد قربت یا امتثال امر است. در تکالیف عبادی که مشروط به امتثال امرند، مشروط بودن به این معناست که صحت شان مشروط است. یعنی قصد امتثال امر در صحت آنها اخذ شده است، یا در امر اخذ شده است. در مورد این گونه تکالیف عبادی ممکن است کسی بگوید که با توجه به این که «لا تَصِحُّ مِنْهُ» (از کافر صحیح نیست)، این اشکال مطرح می شود که:

۱. این عبارت، شش بار در قرآن کریم ذکر شده: سوره بقره: ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ سوره نساء: ۷۷؛ سوره نور: ۵۶؛ سوره مزمل: ۲۰.

۲. سوره بقره: ۲۱.

«وقتی عبادت از او صحیح نیست، پس چطور کافر مکلف به آن است؟» چون معنی اینکه صحیح نیست، این است که اگر از او صادر شود، این مُتعلّق امر نیست؛ به این معنا که «مَا وَقَعَ لَمْ يَقْصَدْ»؛ مثلاً آن چه انجام می دهد با مأموریه مطابقت ندارد. چون عدم صحت، یعنی عدم مطابقت مآتی به با مأموریه.

اگر گفتند نماز کسی صحیح نیست، عدم صحت چند معنا دارد که دو معنا بیشتر مورد توجه است:

۱. عدم مطابقت مأموریه با مآتی به؛ یعنی آنچه انجام داده با آنچه به او امر شده تطابق ندارد.
۲. عدم سقوط اعاده و قضا در واجباتی که اعاده و قضا دارد؛ عدم سقوط اعاده و قضا هم برگشتش به همین عدم مطابقت است. وقتی عدم مطابقت باشد هنوز امر ساقط نشده است و وقتی امر ساقط نباشد، اگر وقت باقی باشد، باید اعاده کند و اگر وقت نباشد باید قضا کند. پس برگشت عدم صحت به عدم مطابقت مآتی به با مأموریه است. خب اگر مطابقت ندارد، معنایش این است که این شخص نمی تواند مآتی به مطابق با مأموریه بیاورد. چرا؟ چون در مأموریه قصد قُربت یا قصد امتثال امر اخذ شده است. از طرفی این کافر که مُعْتَقِد به امر نیست. اگر معتقد بود که خدا به او امر کرده، یعنی به رسالت رسول خدا معتقد می شد، یعنی خدا را قبول دارد، رسولش را قبول دارد، تکالیفی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده قبول دارد، خب این دیگر مسلمان می شود، دیگر کافر نیست. پس اینها را قبول ندارد.
- وقتی اینها را قبول ندارد، یعنی امری را قبول ندارد. معتقد به وجود امری نیست که از سوی باری تعالی صادر شده باشد؛ پس چطور می تواند قصد امتثال امر کند؟ نمی تواند قصد امتثال امر کند، با فرض کافر بودنش!

کُفر جُهودی و امکان قصد امتثال

البته ما اینجا حرفی داریم که حرف مهمی است. این حرف را من ندیدم بزرگان زده باشند، ولی جای این حرف است که کافر هم می تواند به قصد امتثال امر، عمل را انجام دهد؛ اما مع ذلک از او قبول نمی شود.

چرا؟ چون معمول کفاری که ما درباره آنها بحث می کنیم، کفار جَحدی هستند. در قرآن کریم، آن کُفری که بیشتر مورد توجه قرآن کریم است، کُفر جَحدی است. یعنی طرف می داند که رسول خدا صادق است و از طرف خدا آمده است: ﴿وَجَادُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾^۱. می داند و قبول دارد که رسول خدا راست می گوید و از طرف خداست، مع ذلک می گوید من زیر بار حرف تو نمی روم. یعنی معنایش این است که این کافر می داند که خدا امر کرده است به زکات. علم به وجود امر الهی دارد پس می تواند قصد امر الهی کند. نه اینکه چون کافر است، پس معتقد به وجود امر نیست. نخبیر!

آن آیه کریمه عجیب در سوره آل عمران می فرماید:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲.

این «شَهِدُوا» که گفته می شود شهادت به لسان نیست؛ بلکه یعنی شهادت از روی اعتقاد. اینها می دانند که رسول بر حق است.

۱. سوره نمل: ۱۴.

۲. سوره آل عمران: ۸۶.

یا آن آیه ای که در رابطه با حضرت موسی علیه السلام است که خطاب به قومش کرد: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...»^۱. می دانید و قبول دارید که من رسول خدا هستم و از طرف خدا آمده ام، مع ذلک آزارم می دهید، اذیتم می کنید، مخالفت می کنید، ضد حرف من عمل می کنید.

بنابراین، صرف کُفر و مسلمان نبودن، این به معنای این نیست که نتواند قصد امتثال امر کند. ممکن است کافر باشد، ولی می داند رسول خدا راست می گوید. الآن اغلب کفار ما این طوری هستند؛ مخصوصاً در زمان حاضر که حجت بر همه تمام است. به جز افرادی که دورافتاده باشند از مراکز اجتماع مردم، خیلی از مناطق دورافتاده. با این رسانه های گسترده، با این وسایل ارتباط جمعی، با این بیناتی که همه جا روشن شده، مسأله حقانیت قرآن کریم بر چه کسی پنهان است یا خفی است؟ اینکه قرآن را می سوزانند، این اتفاقاً دلیل بر این است که می دانند قرآن از طرف خداست؛ وگرنه اگر قرآن یک کتاب معمولی بود این کار را نمی کردند.

اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مورد اهانت قرار می دهند، توهین می کنند، برای این است که می دانند رسول خداست. اگر یک انسان عادی بود که این کار را نمی کردند.

امروز غالب -البته نمی خواهیم بگوییم به طور مطلق و بدون استثنا، نه- کفرهایی که امروز در دنیا مطرح است، کفرهای جحدی است؛ می فرماید:

«وَاتَّبَعْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...»^۲؛

و دلایل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیارشان قرار دادیم؛ آنها اختلاف نکردند مگر بعد از علم و آگاهی؛ و این اختلاف به خاطر ستم و برتری جویی آنان بود.

یا:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...»^۳؛

مردم [در آغاز] یک دسته بودند؛ [و تضادی در میان آنها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال] خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. [افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند؛] تنها [گروهی از] کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند.

۱. سوره صف: ۵.

۲. سوره جاثیه: ۱۷. و همچنین: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْإِسْلَامِ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...»؛ [سوره آل عمران: ۱۹].

۳. سوره بقره: ۲۱۳.

مراتب ایمان: تصدیق و تسلیم

لذا منافاتی وجود ندارد بین کفر کافر و قدرت کافر بر انجام عبادت صحیح، به معنای مطابقت مآتی به با مأمور به، حتی با قصد قربت و با قصد امتثال امر.

لذا اکثر کسانی که کفر می گویند، صرفاً اظهار کفر است؛ وگرنه در درون، نمی توانند [منکر باشند]. ما گفتیم یک حرفی را داریم که حرف مهمی است، گفتیم ما دو درجه ایمان داریم:

❖ ۱. ایمان درجه اول: ایمان تصدیقی است. این ایمان تصدیقی، قهری است، اختیاری نیست؛ یعنی وقتی آدم

علم به دلیل پیدا کرد، علم به نتیجه دلیل قهراً حاصل می شود، حتی اگر به لسان، منکر شود.

همین که دلیل روشن را کسی شنید، ایمان به نتیجه دلیل حاصل می شود قهراً. ما از آن تعبیر به ایمان تصدیقی می کنیم؛ البته در روایات هم گاهی به این مطلب اشاره شده است. این قهری است، اختیاری نیست، این فرع علم به دلیل است.

❖ ۲. ایمان درجه دوم: ایمان تسلیمی است. آن ایمان اختیاری، ایمان تسلیم است. که وقتی تصدیق کردی،

وقتی دانستی که رسول، رسول خداست، تسلیم فرمانش شو.

آنجا که فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾^۱

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

این ﴿يُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ یعنی ایمان تسلیمی که در عمل مطیع باشد.

یکی از دوستان فاضل ما نکته خوبی بیان می کرد، می فرمود این آیه کریمه: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾^۲.

﴿سَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ این نیست که به زبان بگوییم «صلی الله علیه و آله و سلم». مصداقش این نیست که این عبارت «و سلم» اضافه شود. ایشان می فرمود دأب مذهب اهل بیت علیهم السلام نبوده که این جوری «و سلم» را اینجا اضافه کنند؛ هرچند در جای خودش سلام می دانند. اما اینجا ﴿سَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ به معنای سلام دادن به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ گرچه سلام دادن به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فی نفسه مأمور به است و ثواب دارد، آن باب دیگری است. ﴿سَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ در اینجا همان ﴿يُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ در ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ است که مراد از تسلیم، تسلیم عملی است.

لذا گاهی طرف مؤمن است، اما مؤمن به ایمان اول. خیلی از کسانی که ظلم کردند به حضرت زهرا علیها السلام، منکر نبودند، می دانستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راست می گوید و حضرت، رسول خداست.

۱. سوره نساء: ۶۵.

۲. سوره احزاب: ۵۶.

به هر حال مشکلاتی را که برای ادیان، برای انبیا پیش آمده، از سوی کسانی بوده که رسالت رسول را قبول داشتند. چون می دانستند این خیلی چیز ارزشمند و مهمی است، خواستند این مقام را بپایند و برای خودشان این را به شکلی قرار بدهند. می دانستند چیزی خیلی مهم است.

نتیجه گیری: قدرت کافر بر انجام عبادت صحیح

بنابراین، این استدلال که چون کافر متمکن نیست از اتیان عبادت (اتیان مطابق با مأموریه)، پس چگونه می تواند مکلف باشد؟ این سخن، سخنی ناصواب است؛ بلکه کافر، متمکن است. معمولاً وقتی برای کافر اقامه دلیل می شود به نتیجه دلیل اعتقاد پیدا می کند و می تواند به قصد امتثال امر، عملی را اتیان کند.

حالا اینکه اگر کافر با قصد امتثال امر، نماز، حج، یا زکات، به جا آورد، اینکه از او قبول شود یا نه، دلیل دیگری دارد که: «الْعِبَادَاتُ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ»^۱؛ یعنی عبادتی را که انسان انجام می دهد، باید عبادت با پیروی از امام باشد تا قبول شود عندالله، آن عبادتی باشد که خدا می خواهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی